

به نام خداوند جان و خرد

زندگی را ضربه فنی کن!

داستان‌های حیاتی برای زندگی موفق

نویسنده:

ریچارد برانسون

مترجم:

سمانه فلاح



سرشناسه: برنسون، ریچارد، ۱۹۵۰ - م.
Branson, Richard
عنوان و نام پدیدآور: زندگی را ضربه فنی کن: داستان‌های حیاتی برای زندگی موفق/ نویسنده ریچارد برانسون؛ مترجم سمانه فلاح.
مشخصات نشر: تهران: طاهریان، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری: ۱۳۶ص:؛ ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س.م.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۸۴-۰۸۴-۶
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: Screw it, let's do it : lessons in life
عنوان دیگر: داستان‌های حیاتی برای زندگی موفق.
موضوع: برنسون، ریچارد، ۱۹۵۰ - م.
موضوع: Branson, Richard
موضوع: کارآفرینی
موضوع: Entrepreneurship
موضوع: موفقیت -- جنبه‌های روان‌شناسی
موضوع: Success -- Psychological aspects
شناسه افزوده: فلاح، سمانه، ۱۳۶۲ - مترجم
رده بندی کنگره: HC ۲۵۲/۵
رده بندی دیویی: ۳۲۸/۰۴۰۹۲
شماره کارشناسی ملی: ۷۵۰۵۱۷۵



«زندگی را ضربه فنی کن!»

- نویسنده: ریچارد برانسون • مترجم: سمانه فلاح • ناشر: انتشارات طاهریان
 - نوبت چاپ: دوم • سال چاپ: ۱۴۰۲ • تیراژ: ۱۰۰ جلد • قیمت: ۷۵/۰۰۰ تومان
 - تایپ، صفحه‌بندی و طرح جلد: آرزو خسروپور • چاپ: شهر
 - شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۸۴-۰۸۴-۶ • شابک الکترونیک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۸۴-۰۸۵-۳
- آدرس: میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی، خیابان لبافی نژاد، پلاک ۲۶۶، طبقه چهارم، واحد ۱۱
تلفن: ۶۶۹۷۰۷۶۷-۶۶۴۹۲۷۳۳-۶۶۴۹۲۷۳۳ تلفکس: ۶۶۹۷۴۱۵۲ www.Taherianpress.com
- با تشکر از همراهی هوشمندانه شما خواننده محترم، به اطلاع می‌رساند برای بهره‌گیری از تسهیلات و خدمات نوین حمایتی انتشارات طاهریان و همچنین شرکت در قرعه‌کشی خوانندگان ویژه مجموعه کتاب‌های به سوی موفقیت، لطفاً حتماً عدد ۱ را به شماره ۱۰۰۰۷۰۸۷ ارسال کنید تا یکی از برندگان ما باشید.

فهرست:

| | |
|---|-----|
| فصل ۱: دست به کار شو! | ۱۱ |
| فصل ۲: شاد باشید! | ۲۷ |
| فصل ۳: جسور باشید! | ۴۷ |
| فصل ۴: خود را به چالش بکشانید! | ۶۳ |
| فصل ۵: روی پای خود بایستید! | ۷۵ |
| فصل ۶: در لحظه زندگی کنید! | ۸۳ |
| فصل ۷: برای خانواده و دوستان ارزش قائل باشید! | ۹۳ |
| فصل ۸: احترام قائل باشید! | ۱۰۷ |
| فصل ۹: درستکار باشید! | ۱۱۷ |
| حسن ختام | ۱۳۱ |

درباره کتاب

اسرار یک زندگی و کسب و کار سالم را بیاموزید

در طول زندگی من همیشه برای کسب موفقیت‌های بزرگ و کوچک در تلاش و تکاپو بوده‌ام. به عنوان یک صاحب کسب و کار، در نقش یک نویسنده، در جایگاه یک پدر و در قالب یک همسر، من با اتفاقات عجیب و غریبی روبرو شده‌ام. از این رو تمام تلاشم بر این است تجربیاتی که در مسیر موفقیت‌هایم کسب کرده‌ام را با شما نیز به اشتراک بگذارم. من آموخته‌های فراوانی دارم که توضیح آنها برای شما حسی به من القا می‌شود که می‌توانم بهترین خویشتن ممکن باشم. آنها عبارتند از:

✓ به خود ایمان داشته باشید!

✓ باور کنید که هر کاری انجام شدنی است!

✓ زندگی را تماماً زندگی کنید!

✓ هرگز تسلیم نشوید!

یادگیری هر یک از این حقایق بزرگ اما ساده، به شما الهاماتی می‌بخشند که بتوانید به اهداف خود دست پیدا کنید. مردم که منظورم همان اطرافیانتان است همیشه در تلاشند تا به شما بفهمانند ایده‌های ذهنی شما غیر قابل باور و پوچ هستند اما اگر شما به خودتان ایمان داشته باشید، می‌توانید به هر آنچه که بخواهید دست پیدا کنید.

درباره نویسنده

آقای ریچارد برانسون یکی از موفق ترین چهره های سرمایه گذاری و کارآفرینی در عرصه های بین المللی است که در حال حاضر بینانگذار شرکت های ویرجین می باشد. کتاب زندگینامه او با نام " از دست دادن بکارت من " یکی از پرفروش ترین کتابهای سال بوده است.
نسخه زندگی را بپیچید و دست به کار شوید.
«ریچارد برانسون»

مقدمه

مطبوعات من و شرکایم در شرکت ویرجین را "دزدان دریایی" می‌نامیدند. برای خودمان و همه مردم هیچ شک و شبهه‌ای وجود نداشت که ما درصدد آن هستیم تا کارهای بزرگ را بدون دردرس شروع کنیم و به پایان برسانیم. بنابراین من با خود فکر کردم که شاید داشتن یک سفر چند روزه به یک جزیره بتواند نشاط بسیاری برای ما به ارمغان بیاورد. برای من آن سفر واقعاً نشاط‌آور بود. چون هم می‌توانستم سخت‌تر تلاش کنم و هم به همه کارهایم در کنار تفریح و سرگرمی رسیدگی کنم.

اگرچه من در انجام هر کاری اصلاً اصول مربوط به گام‌های درست و صحیح آن را رعایت نمی‌کنم اما کاملاً معتقد هستم که هر کاری برای درست انجام شدن به اصول و شیوه‌ای خاص نیازمند است. من درس‌های اولیه زندگی را زمان کودکی و نوجوانی در خانه‌مان یاد گرفتم ولی شیوه‌های مبسوط‌تر آن را در مدرسه آموختم. مثلاً زمانی که برای اولین بار یک سری از مجله دانش‌آموزی را خواندم با مفاهیم بنیادی در انجام هر کاری آشنا شدم. از آن روز به بعد من همچنان مشغول یادگیری هستم و هرگز از حرکت و تلاش باز نمی‌ایستم. همین درس‌ها بودند که مرا برای زندگی واقعی آماده می‌کردند. از این رو این مسئله باعث شد تا من تک تک آنچه را که آموخته‌ام برای شما نیز

بنویسم و مطمئن هستم که همین دست نوشته‌های ساده می‌توانند الهامات بسیار پر سود و سازنده‌ای سر راه شما بگذارند. همه ما وقتی که در حال زندگی کردن هستیم فقط همین لحظه‌ها، ساعت‌ها و روزها را می‌بینیم. بنابراین اولین راه مطمئنی که به ذهنمان می‌رسد این است که دنباله‌روی پدر و مادر خود باشیم و هر آنچه که آنها انجام داده‌اند را نیز ادامه دهیم و در طول سالهای آینده عمر خود تکرار کنیم. مادر من خانه‌دار بوده و تمام لحظات روز و شب خود را در خانه سپری می‌کرد. اما امروزه کاملاً مشخص است که همه ما برای ادامه و یا حتی از سرگیری زندگی تنها دو راه برای انتخاب داریم تا از هر جایی که دلخواه‌مان است و دوست داریم سر در بیاوریم. بهترین درسی که من تا به حال آموخته‌ام این است که "دست به کار شو!". مهم نیست آن کار چیست و یا چقدر آسان یا سخت، قرار است انجام شود. افلاطون، فیلسوف بزرگ یونانی می‌گفت: "آغاز، مهمترین بخش از انجام هر کاری است."

حتی سفری که قرار است پس از پیمودن هزاران مایل ما را به مقصد نهایی برساند نیز قدم اولی دارد که اگر ما نگاه رو به مقصد داشته باشیم، می‌توانیم خطرات را به جان بخریم و در طول مسیر پیش برویم. به عنوان مثال، اگر ما برای انجام هر کاری برای رویارویی با خطرات از برداشتن قدم اول دست بشوئیم، هرگز به جایی نخواهیم رسید و یا هدفی کسب نخواهیم کرد. اگر برای انجام هر کاری تلاشی در کار نباشد، هیچ هدفی نیز بدست نخواهد آمد. پس من از شما می‌خواهم که اگر قرار است کاری را انجام دهید همین حالا قدم اول را بردارید و خود

را برای هر نوع چالشی آماده کنید. ممکن است با سختی‌ها و دشواری‌هایی که در پیش رو دارید کمی جا بخورید و یا دچار ترس و وحشت شوید، اما در انتهای مسیر، موفقیت از آن شماست. موفق باشید!

«ریچارد برانسون»

«یادداشت»

فصل ۱

دست به کار شو!

✓ اطمینان داشته باش که هر کاری انجام شدنی است!

✓ هدف داشته باش!

✓ زندگی را تماماً زندگی کن!

✓ هرگز تسلیم نشو!

✓ خودت را برای هر چیزی آماده کن!

✓ به خودت ایمان داشته باش!

✓ به دیگران کمک کن!

در شرکت ویرجین همکارانم برای من نام مستعاری انتخاب کرده‌اند. آنها مرا 'Dr. Yes' به معنای "دکتر بله" صدا می‌زنند. به این خاطر که من هرگز به هیچ سوال و درخواستی جواب "نه" نمی‌دهم. اما من حقیقتاً دلایلی برای بله گفتن و یا قبول کردن هر کاری دارم، تا اینکه بخواهم آنها را رد کنم. شعار همیشگی من این است که: نسخه زندگی را بیچید و دست به کار شوید!

من هرگز نمی‌گویم: این کار از من ساخته نیست و نمی‌توانم انجامش دهم، فقط چون راه و روش آن را نمی‌دانم. من ذاتاً دوست دارم هر کاری را تجربه کنم و برای خود حداقل یکبار شانس و امتحان را در نظر بگیرم. من هرگز اجازه نمی‌دهم قوانین و اصولی که انسانهای دیگر برای انجام هر کاری طراحی و این شرط را برای من تعیین کرده‌اند که اگر آنها را ندانم نمی‌توانم آن کار را آغاز کنم و به پایاین برسانم، مرا از حرکت متوقف سازند. اتفاقاً همیشه در تلاش هستم تا با استفاده از روش‌های معمول و قانونی بی‌هیچ معطلی دست به کار شوم. من همیشه به کارمندانم می‌گویم: اگر شما واقعاً فکر می‌کنید که باید کاری را انجام دهید، فقط دست به کار شوید. در زود آغاز کردن هر کاری سود و منفعت بسیاری نهفته است. همه افکار و ایده‌های ذهنی شما ارزشمند هستند و با وجود آنهاست که شرکت ویرجین می‌تواند ورودی‌های ساده و معمول خود را به برترین خروجی‌ها مبدل سازد؛ مثل همیشه و طبق معمول!!!

من همیشه اینطور فکر می‌کنم که یک کلمه ساده " نمی‌توانم " چطور آنقدر قدرت دارد که یک انسان را از آنچه که می‌خواهد انجام دهد، باز دارد، بلکه مشکل اصلی این خود انسان است که دست روی دست می‌گذارد و نظاره‌گر می‌شود. اگر ما تجربه کافی برای آغاز و یا انجام کاری را نداریم، بهتر است مسیرهای مختلف را انتخاب کنیم که به نظر ساده‌تر می‌رسند؛ نه اینکه کلاً از انجام آن کار دست بکشیم. اگر به عنوان مثال در سن ۱۶ سالگی می‌خواهید پرواز کنید، لازم نیست که منتظر بمانید تا بزرگ شوید و به دانشگاه بروید و تمام دروس خلبانی

را بیاموزید و سالها برای آن درس بخوانید، فقط کافی است که به یک مرکز آموزش پرواز بروید و آموزش‌ها را از همان سال شروع کنید. اگر می‌خواهید طراح مد شوید، همین حالا به یک مرکز طراحی بروید و در دوره‌های آن ثبت نام کنید. هر کاری که شما را زودتر دست به کار می‌کند، بی‌معطلی آغاز کنید.

مادرم، ایو یک مثال بارز از آن چیزی است که می‌گویم. در طول جنگ، او می‌خواست که یک خلبان شود. بنابراین به مرکز آموزش هوایی هوستون رفت و درخواست همکاری خود را اعلام نمود. به او در جواب گفتند که این کار فقط برای مردان است و زنان برای این شغل انتخاب نمی‌شوند. مادرم به خاطر اینکه سالها رقص باله تمرین می‌کرد و اندام بسیار زیبایی داشت هرگز فرصت پیدا نکرد که به عنوان یک مرد دیده شود که مناسب شغل خلبانی باشد. همه زنان جوامع چنین فرصتی را به دست نخواهند آورد، اما مادرم هرگز تسلیم نگاه دیگران نشد و مرتبه دیگر یک ژاکت چرمی که همه خلبانان برتن می‌کنند، پوشید و موهای طلایی‌اش را زیر یک کلاه پنهان کرد و با صدای مردانه توانست با آنها صحبت کند و نظرشان را جلب نماید. او روش‌های پرواز را تمام و کمال آموخت و حتی به کارمندان جدید نیز آموزش می‌داد. حتی برخی از مردان جوان که برای پرواز با جنگنده‌ها در جنگ بریتانیا نیز آموزش می‌دیدند، آموزش‌های اولیه را نزد مادرم می‌گذراندند.

پس از جنگ، مادرم تصمیم گرفت که مهماندار هواپیما شود. بنابراین او نیاز داشت که زبان اسپانیایی و تا حدی روش‌های پرستاری و مراقبت‌های اولیه پزشکی را یاد بگیرد اما چون نمی‌توانست منتظر اتمام

دوره یادگیری بماند با نگهبان شب تماس گرفت و از او خواست که به طور مخفیانه نام او را در لیست مهمانداران پرواز فردا صبح بنویسد. پس از چند روز آنقدر کادر پرواز از عملکرد او راضی بودند که او به یکی از خدمه تبدیل شد؛ در حالی که نه زبان اسپانیایی می‌دانست و نه مراقبت‌های پزشکی و پرستاری را. به نظر من او فقط از قدرت دانایی خود استفاده کرد و نمی‌خواست به خواسته‌های خود "نه" بگوید. مادرم در خانواده‌مان تنها کسی نبود که برای انجام هر کاری معطل بماند!

کاپیتان مشهور، رابرت اسکات از بستگان پدر بزرگم بود. او جرات و جسارت بسیار خاصی داشت و دو بار به قطب جنوب سفر کرد. هدف او تنها این بود که اولین کسی باشد که به قطب جنوب پا گذاشته است. در حالی که مردم می‌گفتند این سفر غیر ممکن است. ولی او با چهره‌ای مصمم به همگان نگاه می‌کرد و می‌گفت: برایم آسان است! او به قطب جنوب رفت ولی دومین نفری بود که به آنجا سفر کرده بود. رؤیای آمونسن زودتر از رابرت به آنجا رسیده بود اما باز هم موفقیت بزرگی برای رابرت به حساب می‌آمد که دلیل روشنی از جرات و جسارتش بود. او در سفر بازگشت از قطب جنوب از دنیا رفت و هیچ جایزه‌ای از کسی دریافت نکرد و کسی امروز نامی از او نمی‌برد اما مهم این است که او قبل از مرگش آنچه را که می‌خواست، به انجام رسانیده است. زمانی که ۱۵ سال داشتم و همچنان در مدرسه تحصیل می‌کردم مجله دانش‌آموزی را خواندم. برخی از مردم می‌گفتند که من هرگز موفق نخواهم شد. آنها فکر می‌کردند که چون من کم سن و سال هستم و

تجربه‌ای ندارم موفق نخواهم شد؛ اما من دلم می‌خواست به همه آنها ثابت کنم که مهم نیست آنها چه نظری در مورد من دارند بلکه مهم این است که من خودم چگونه درباره خودم می‌اندیشم. بنابراین همه چیز را دقیقتر از قبل محاسبه می‌کردم. حتی اینکه مثلاً برای نوشتن چند خط چقدر کاغذ لازم است و یا هزینه چاپ آن چقدر در می‌آید. پس از آن درآمدهای حاصل از فروش را نیز محاسبه کردم و حتی اینکه چقدر پول برایم باقی می‌ماند تا تبلیغات موثری نیز منتشر کنم.

در ابتدا مادرم چهار پوند برای ثبت مهر شرکت به من داد. من به همراه همکلاسی‌ام، جانی جیمز حدود دو سال نامه‌ها و مقالاتی در مورد فروش کالاهای مختلف و شیوه‌های اصولی آنها نوشتیم. همچنین برای تکمیل شدن مباحثمان با چند نفر از افراد مهم و سرشناس مصاحبه کردیم تا اظهارات آنها را دلیل محکمی بر اثبات گفته‌ها و روش‌های ارائه شده‌مان بگذاریم. احساس می‌کردیم که نگارش آن نوشته‌ها از تدریس زبان انگلیسی و هر کار دیگری دل‌انگیزتر و لذت‌بخش‌تر است. وقتی که نوشته‌های سری اول خود را به یک دفتر مجله فروختیم و چک پول آن به مبلغ ۲۵۰ پوند را دریافت کردیم، از فرط خوشحالی نمی‌توانستم گوشه‌ای بنشینم و فکر می‌کردم صاحب سرمایه زیادی شده‌ام. در حالی که سرمایه اصلی من قدرت افکار و ذهنم بود.

در دوران مدرسه در امتحانات نمرات خوبی نمی‌گرفتم و با خود می‌گفتم: بهتر است در دنیای خودم غرق باشم و کاری به کسی نداشته باشم. پدر و مادرم برای انتخاب راه آینده‌ام به من حق انتخاب داده بودند اما در صورت لزوم از من مراقبت و پشتیبانی می‌کردند. هر آنچه